



ایران: فراموش شده بهار

افسانه‌هایی در مورد مقاومت ایران

در دستپاچی‌های شان در تعریف و تمجیدهای آنچنانی از «بهار عرب» که به‌نحو احسن منافعشان را تأمین می‌کرد و توجهات را از صحنه عملیات افغانستان که روز به روز تبدیل به صحنه به‌سخره گرفتن ناتوانی اذعان شده قدرتهای بزرگ غربی شده بود منحرف می‌کرد، این قدرتها فراموش کردند که اصلی‌ترین عامل اغتشاش در خاور میانه «جمهوری اسلامی ایران» است که در شرف دعوت خود به باشگاه بسیار بسته کشورهای دارای سلاح اتمی می‌باشد تا با تبدیل شدن به نهمین عضو این باشگاه، تعادل استراتژیک منطقه‌یی را بر هم زده و انحصار «بمب اتم» را از دست اسرائیل خارج کند و به سنت دیرینه‌یی که از زمان به‌وجود آمدن کشور یهودی شکل گرفته و مملو از درگیری و عملیات نظامی و خرابکارانه است در دست بگیرد.

انتشار آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که بر این واقعیت تأکید دارد که ایران اهداف هسته‌یی با جنبه نظامی را کماکان دنبال می‌کند، نگرانی جامعه جهانی را تبدیل به موضوعی فوری کرد که باعث هول و ولای دولتهایی شد که تا اینجا گرایش داشتند به سازش با استادان مانورهای ماهرانه همراه با سوء نیت، مماشات کنند.

چگونه راه‌حلی در رابطه با کشوری که همراه با کره شمالی و چند دیکتاتوری دیگر متعلق به اعصار گذشته، جزو کشورهایی است که شدیدترین و خونین‌ترین سرکوب را علیه مردم خودش به‌کار می‌گیرد، به بن‌بست رسیدند؟ این همان کشوری است که تروریسم دولتی را تا آنجا به‌کار گرفته که برگ جلب بین‌المللی علیه پنج تن از رهبران صادر شده؛ تنها کشوری است که به راحتی تمام معاهدات بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد و با حمله به سفارتخانه‌ها و دستگیری دیپلماتها عرف بین‌المللی را لگدمال می‌کند.

پاسخ این سؤال را نمی‌توان تنها در منافع عالی کشوری، یا در «سیاست دفاعی» آمریکا که در جهت سلطه متحد عزیزمان بر اقتصاد جهانی سازمان داده شده، یا در سر بر آوردن چین که به دنبال تأمین منابع استراتژیکش است، یا در سیاست تغییرناپذیر روسیه برای دستیابی به آبهای آزاد، یا در استراتژی شرکتهای بزرگ نفتی و اتموبیل‌سازی اروپا جست. پاسخ آن در سیاست دروغ‌پردازی حکومتی بی‌بدیل

در تاریخ حکومت‌های سیاسی است که همسایه‌های سوئیسی ما با زیرکی لقب «حکومت مذهبی اوباشان» به آن داده‌اند.

دروغ‌پردازی تبدیل به ماهیت وزارت اطلاعات ایران شده است که هم استاد سمپاشی است هم استاد تکیه بر اشتباهات، و بدتر از آن، همدستی‌های هم‌قطاران غربی‌اش که به ظرفیت خود برای دور زدن هوشیاری ایرانیها بیش از حد بها قائل می‌شوند و به دورویی این «طرف حساب‌های» ایرانی که در تاریخ سرویس‌های مخفی بی‌سابقه است کم بها می‌دهند.

مثلا در نیمه اول سال ۲۰۰۳، مقامات آمریکایی و فرانسوی در عملیاتی شرکت کردند که به شکل عالی توسط واواک تدارک دیده شده بود و با دقت تمام توسط آمریکاییها و فرانسویها به اجرا گذاشته شد. هدف این عملیات نابودی مقاومت ایران بود با محروم کردن آن از دو ستون اصلی‌اش، یعنی اردوگاه‌های مجاهدین خلق ایران در عراق و مقر بسیار مسالمت‌جو شورای ملی مقاومت ایران در فرانسه و در اور سور اوآز.

اولین ضربه در ماه آوریل ۲۰۰۳ وارد آمد، وقتی نیروهایی که نیروهای ائتلاف خوانده می‌شدند اردوگاه‌های سازمان مجاهدین خلق ایران را که در آن دوران در یک «ارتش آزادیبخش ملی ایران» سازمان داده شده بود، بمباران کردند، و این علیرغم حفظ بی‌طرفی کامل آنها در نبردهایی که در عراق در جریان بودند. جای افتخار ندارد که نیروهای هوایی آمریکا و انگلستان حدود ۵۰ تن از مقاومتین را کشتند، بدون اینکه آنها واکنشی از خود نشان دهند. بعد از آن، فرماندهی متحدین چند هزار تن از این مقاومتین را در اردوگاه اصلی اشرف در صد کیلومتری شمال بغداد متمرکز کرد و آنها را خلع سلاح کرد.

با اشraf پیدا کردن ستاد ارتش آمریکا به خطرات و بی‌شک به اهداف واقعی این عملیات، اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران که در یک جا متمرکز شده بودند توانستند زندگی عادی خود را در پیش بگیرند و موقعیت افراد تحت حفاظت کنوانسیون چهارم ژنو برای آنها به رسمیت شناخته شد. همدستی مقامات واشینگتن و تهران به سرعت توسط مطبوعات آمریکا افشا شد و به مرحله اول طرح واواک نقطه پایان گذاشت، به خصوص که تحقیقات گسترده سرویس‌های آمریکایی نشان دادند که مقاومتین ایرانی مرتکب هیچگونه عمل تروریستی نشده‌اند.

مرحله دوم این طرح چند ماه بعد شروع شد، اینبار در فرانسه و باز هم به ابتکار اطلاعات ایران. این مرحله همان جریان ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ بود که طی آن پلیس فرانسه دست به «کثافت‌کاری» به سود واواک زد؛ عملیاتی که تکرار دستگیری‌های گسترده ۱۶ و ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۲ بود با این تفاوت که این یکی خوشبختانه تا ته خط نرفت. در سال ۱۹۴۲ تعداد قابل ملاحظه‌ای از مأمورین پلیس بالغ بر ۹۰۰۰ نفر بسیج شدند و دستگیری‌های گسترده و راندمی در کل مناطق پاریس به عمل آوردند که منجر به جلب ۱۱ هزار نفر شد. در سال ۲۰۰۳، مقامات فرانسوی راندم کار نکردند، بلکه ۱۵۰۰ مأمور پلیس و ژاندارمری را فرستادند تا چند محل سکونت کاملاً شناخته شده در «اور» و «سرژی پونتواز» را به محاصره درآورده و سپس به آن نفوذ کنند و نهایتاً هم ۱۶۴ نفر را دستگیر کنند. این کامل‌ترین اکت این همدستی بود که تقریباً بلافاصله توسط دادگاه‌های اداری و بعد از آن توسط دادگاه‌های قضایی تقبیح شده و روند آن متوقف شد.

در هر دو مورد فوق‌الذکر، مانور ایران در برابر اصول دولت قانون و جدیت ارگانهای حکومتی با بن‌بست مواجه شد و از عهده ارتش آمریکا و عدالت فرانسه که جفتشان به انتظار عمومی گسترده تکیه داشتند، بر نیامد و نهایتاً به شکستی انجامید که در سالهای بعد از آن منجر به پاک کردن نام سازمان مجاهدین خلق ایران از لیست تروریستی اروپا شد.

از نظر « مرکز بین‌المللی تحقیقات و مطالعات در رابطه با تروریسم و کمک به قربانیان تروریسم » که همیشه اقدامات اینچینی را که حاصل سیاست سیاستبازانه و بدون معیارهای بی‌طرفانه می‌باشد را افشا کرده، حکم دادگاه لوکزامبورگ بار دیگر بحث را به پهنه‌یی می‌کشد که هرگز نباید از آن منحرف می‌شد، یعنی پهنه حرفه‌یی‌گری و اعتبار داشتن اعمال.

با اینحال، در ایالات متحده، مسأله ثبت نام سازمان مجاهدین خلق ایران در لیست سازمانهای تروریستی خارجی هنوز حل نشده: تصمیم دادگاه استیناف واشینگتن وزارت خارجه را موظف ساخت که نام آن را از این لیست پاک کند، اما دولت آمریکا تعلل می‌کند. از این بدتر و از این فوری‌تر اینکه دولت آمریکا با بی‌توجهی به تمام توصیه‌های منطقی، حفاظت اشرف را در سال ۲۰۰۹ را به نیروهای عراقی سپرد. این دولت با این کار هم تعهدات سال ۲۰۰۳ خود را زیر پا گذاشت، هم وظایف اولیه خود بر مبنای کنوانسیون چهارم ژنو را نفی کرد، و هم ساکنان این کمپ را با خطرات غیرقابل تصور مواجه ساخت که نتیجه بلافصل آن دو عملیات به اصطلاح «پلیسی» بود که طی آن نیروهای عراقی ۴۷ تن از این افراد بدون سلاح را کشته و یک هزار نفر را مجروح کردند. بی‌عملی ایالات متحده در شأن سازشکاری آن با ملاها بود.

در چنین شرایطی، ایران که هدفی جز نابودی این مخالفین ندارد، صبر پیشه کرد تا تنها مانعی که بر سر راه این هدف در عراق است از میان برداشته شود، یعنی حضور آمریکا که ضامن (گرچه ضامن هر چه کمرنگ‌تر) حقوق ساکنان اشرف بود. این مانع در دسامبر آینده با خروج آخرین سربازان آمریکایی از میان برداشته خواهد شد. بنا بر این، پایان سال ۲۰۱۱ پر تلاطم خواهد بود و مستعد می‌باشد برای یک نسل‌کشی مشابه نمونه ماه می ۱۹۴۳ در «گتو» ورشو. باید هر کاری از دستان بر می‌آید بکنیم که مانع تحقق چنین چیزی بشویم و چنین پایانی در شأن مبارزه سرسختانه مقاومتی نمی‌باشد که هر چه هم رقبا و اضعادش بگویند، واقعا دموکراتیک است.

۱. اردوگاههای مقاومت ایران در عراق

بوجود آمدن اردوگاههای نظامی مقاومت ایران در عراق نتیجه تلاقی دو واقعه می‌باشد: عقب‌نشینی نیروهای عراق از خاک ایران در سال ۱۹۸۲ و شرط تعیین شده توسط تهران برای آزادی گروگانهای فرانسوی در لبنان که عبارت بود از اخراج مجاهدین خلق.

قبل از هر چیز باید یک اتهام رژیم علیه سازمان مجاهدین خلق ایران را رد کرد، یعنی همکاری این سازمان با مهاجم عراقی. این یک دروغ محض است، چون در اولین سالهای جنگ ایران و عراق تعدادی از مجاهدین در جبهه‌ها کشته شدند یا توسط عراق به اسارت گرفته شدند. البته این مانع سرکوب آنها و زیاده‌رویهای پاسداران انقلاب علیه مجاهدینی که در جبهه‌ها آنها را شناسایی میکردند، نمی‌شد. واقعیت این است که بعد از آزادسازی سرزمینهای ایران، مقاومت به پایان جنگ فراخواند، ولی آیت‌الله خمینی این توصیه عاقلانه را علیرغم قطعنامه‌های سازمان ملل متحد رد کرد و جنگ را به بهای بیش از یک

میلیون کشته و هزار میلیارد دلار خسارت ادامه داد. بر عکس او، سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت ایران (که در ماه ژوئن ۱۹۸۱ در تهران بنیانگذاری شد) به صلح فراخواندند و از سال ۱۹۸۳ هم دولت عراق به آنها پیوست. در راستای پایان دادن به جنگ، شورای ملی مقاومت ایران طرح صلحی را مدون کرد که توسط ۶ هزار شخصیت سیاسی در سراسر جهان، منجمله تونی بلر، گوردون براون یا لرد رابرتسون که بعدها دبیرکل ناتو شد و همچنین عراق مورد تایید قرار گرفت، ولی ایران کماکان با سماجت آن را رد کرد.

به موازات انقباض در جنگ، ایران اخراج اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران که در فرانسه پناهنده شده بودند را تبدیل به سنگ بنای مذاکرات برای آزادی گروگانها در لبنان کرد. این سیاست شانتاژ حاصل خود را به همراه داشت، چون دولت شیراک شروع به افزایش فشارها کرد برای اینکه رهبران اصلی مقاومت کشور ما را ترک کنند. در چنین شرایطی بود که حدود یک هزار تن از مجاهدین به عراق رفتند و دولت این کشور بر پایه توافقی برای استقلال متقابل به آنها پناهندگی داد. بد نیست یادآوری کنیم که در آن ایام، حکومت صدام حسین متحد غرب و به خصوص فرانسه بود.

در تاریخ اول ژوئیه ۱۹۸۸، رئیس‌جمهور عراق یادآور شد که مجاهدین از اقدام علیه کشور خود حتی وقتی این کشور در دست روحانیون است، خودداری کرده‌اند. وی افزود: «ما انتخاب آنها را محترم می‌شمایم و به آنها به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل احترام می‌گذاریم».

در چنین شرایطی بود که در ماه ژوئن ۱۹۸۷ «ارتش آزادیبخش ملی ایران» بنیان گذاشته شد. تعداد زیادی از فراریان نیروهای ایران، از افسران و خلبانان نیروی هوایی، و البته پسران و دختران جوان تبعیدی که داوطلب مبارزه مسلحانه علیه آخوندها بودند، به آن پیوستند. ارتش آزادیبخش ملی ایران استوارنامه خود را با تکرار حملاتش به نیروهای ایران ضمن خودداری بی وقفه از ورود به جنگ با ایران در کنار ارتش عراق، دریافت کرد.

این بی‌طرفی یکی از وظایف اولیه نیروی نظامی‌یی بود که خودش به تنهایی تمام امکانات، منجمله سلاحهای مورد نیازش را تامین می‌کرد و قبول نکرده بود که به خدمت مقامات عراقی در بیاید. واضح است که ارتش آزادیبخش ملی ایران نه در جنگ کویت در سال ۱۹۹۳ شرکت داشت، نه در دومین جنگ خلیج در سال ۲۰۰۳. این بی‌طرفی مطلق واقعیتی است که بارها تا قبل از شروع جنگ ۲۰۰۳ توسط ارگانهای سازمان ملل در عراق مورد تایید قرار گرفت، یعنی آنسکام (کمیسیون ویژه سازمان ملل) و آنمویک (کمیسیون کنترل و بازرسی سازمان ملل). بازرسان آنمویک از چند پایگاه مجاهدین خلق منجمله اشرف و بدیع در ابوغریب، در غرب بغداد، بازدید به عمل آوردند و مشاهده کردند که دولت عراق هیچ گونه سلطه‌یی روی آنها ندارد. در گزارشی به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۸ به شورای امنیت سازمان ملل متحد، رئیس هیأت آنسکام می‌نویسد: «سایتهای متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران تحت سلطه دولت عراق نیستند». در تاریخ ۹ دسامبر ۲۰۰۲، دولت عراق تصریح می‌کند «مجاهدین دارای سایتهایی هستند که مطابق جوازی که از دولت عراق دریافت کرده‌اند، به آنها تعلق دارد، بدون اینکه دولت کوچکترین دخالتی در آن داشته باشد».

در طول سالهای ۹۰ من سه بار از پایگاههای سازمان مجاهدین خلق ایران بازدید کردم و با آزادی عمل کامل یکانهای نظامی حاضر در آن و عدم هر گونه کنترلی از طرف مقامات بغداد را مشاهده کردم. نکته دیگری که توجهم را جلب کرد، این بود که مجاهدین به شکل حیرت‌انگیزی به مواضع و گسترش ارتش ایران اشراف داشتند، امری که مرا به این واداشت که فکر کنم که شبکه اطلاعاتی داخل کشوری آنها دارای توانی نگران‌کننده برای دشمنش است.

همچنین نفوذ زیاد زنان در یکانها، منجمله یکانهای زرهی، منجمله پرسنل تانکهای تمامی تمامان از زنان و سطح تحصیلات فوق‌العاده بالای مجموع داوطلبان آن چشم مرا گرفت. در آخرین سفر من به اشرف، درست قبل از انتقال حفاظت کمپ از آمریکاییها به نیروهای عراقی، من تعداد زیادی گفتگوی شخصی طولانی، آزادانه و بدون رابط با ساکنان داشتم. این گفتگوها مرا متقاعد کرد که ساکنان اشرف دارای روابط باز و احترام‌آمیزی بین خودشان هستند.

در چنین شرایطی این ادعا که سازمان مجاهدین خلق ایران تمام ویژگیهای یک سکت را در بر می‌گیرد؛ ادعایی که توسط نمایندگان مجلس فرانسه، ژان لویی بیانکو، ژان ژاک گییه و اکسل پونیاتوفسکی در ۵ اکتبر گذشته در کمیسیون امور خارجه مجلس ملی مطرح شد، چیزی نیست جز یک اتهام بی‌پایه و اساس و نامحتاطانه که وقتی از دهان پارلمانترهایی در می‌آید که فرض گرفته می‌شود که بهترین شناخت را از پرونده‌های دیپلماتیک فرانسه دارند، امری نگران‌کننده است.

۲. شورای ملی مقاومت ایران

شورای ملی مقاومت ایران خود را ائتلاف گسترده‌یی از سازمانها، گروهها و شخصیتهایی معرفی می‌کند که همگی به اصول دموکراتیک جهان‌شمول استناد دارند و مخالفت خود را با اصل ولایت فقیه که تمام قدرت را به «راهبری» اعطا می‌کند که توسط جمعی از خبرگان تماما مذهبی تعیین شده است، اعلام می‌کنند. این شورا که در سال ۱۹۸۱ توسط مسعود رجوی و علیه قدرت تام و تمام ملاها در تهران بنیانگذاری شد تا ارزشهای دموکراتیک و غیرمذهبی که در زمان خودش توسط نخست وزیر ایران، دکتر محمد مصدق دفاع می‌شد را نمایندگی کند. طبعاً این شورا به دلیل تهدیدهای پاسداران انقلاب مجبور به تبعید شد و مقر آن امروز در اروپاست.

شورای ملی مقاومت ایران دارای ۵۰۰ عضو می‌باشد که نه تنها ۵ سازمان اپوزیسیون رژیم (که اولین آنها و بزرگترین و سازمانیافته‌ترینشان سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشد و یا سازمان فدائیان خلق) بلکه اقلیتهای قومی و مذهبی، اکراد، بلوچها، ارمنیها، مسیحیان، کلیمیه‌ها، زرتشتیه‌ها را نمایندگی می‌کنند. کارهای این شورا از طریق و توسط ۲۵ کمیسیون پیش برده می‌شود که رؤسای آن می‌توانند در هر زمان و مکانی ابراز نظر کنند و این باعث می‌شود مقاومت ایران دارای آزادی عمل و واکنش فوق‌العاده‌یی به وقایع باشد. این کمیسیونها نمادی هستند از دولت موقت ائتلافی که در طول دوران گذر اجتناب‌ناپذیر پس از سرنگونی حکومت مذهبی حاکمیت کشور را بر عهده خواهد داشت.

در سال ۱۹۹۳، شورای ملی مقاومت ایران که یادآوری می‌کنیم توسط مسعود رجوی بنیانگذاری شده، برای پاسخ به نیاز اداره ایران و برقرار کردن ارگانهای دموکراتیک، مریم رجوی را به عنوان رئیس‌جمهور دوران بعد از سرنگونی رژیم انتخاب کرد. این رهبر سابق جنبش دانشجویی مخالف شاه، زنی است دارای

نیرویی کمیاب که هم دنباله‌دار بودن جنبش را تضمین می‌کند، هم نشان جایگاه زنان در داخل مقاومت می‌باشد. این زنان اکثریت کرسیهای رهبری را با ۵۲٪ در دست دارند.

از نوامبر ۲۰۰۲، در پایان دو روز اجلاس رسمی شورای ملی مقاومت ایران، طرحی به تصویب رسید برای تشکیل «جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی دیکتاتوری در ایران» که فعالیتهای شورا را گسترش داد. به‌طور خاص، شورا پایبندی به «منشور آزادیهای بنیادین برای ایران فردا» را که در ۱۶ ژوئن ۱۹۹۵ در دورتموند علنی شد، تضمین می‌کند.

مریم رجوی به‌طور تام و تمام وظایف خود را به‌عنوان «نماینده قانونی مقاومت ایران» به اجرا می‌گذارد و علیرغم تنشهای شرایط سیاسی و رسانه‌یی، اروپا و جهان را زیر پا می‌گذارد تا در دوردستها چهره مقاومت را به نمایش گذاشته و عدم بردباری و دجالیّت حکومت مذهبی را افشا کند. وی که مثل یک رئیس کشور مورد استقبال قرار می‌گیرد، طی سالیان دارای وجهه‌یی شده که باعث می‌شود بیاناتش مورد توجه قرار گیرند. به‌شکل انکارناپذیری، شورای ملی مقاومت ایران که فعالیتهایش را نمی‌توان به هیچ عنوان ناسالم خواند، با تهاجم خود مشکلات جدی برای حکومت مذهبی ایجاد می‌کند. این را می‌شود از اولویت بیمارگونه نابودی آن برای ولی فقیه نیز فهمید. در ترکیب با تهدیدی که حضور ارتش آزادیبخش ملی ایران در نزدیکی مرز عراق به شمار می‌آید و فعالیتهای لابی‌ها و توزیع اخباری که رژیم آنرا «تبلیغات» می‌خواند، شورای ملی مقاومت ایران به شدت اقدامات بی‌ثبات‌کننده‌یی که از تهران هدایت می‌شود را پس می‌راند.

با فهم همین موضوع است که همانطوری که بالاتر گفتیم، در سال ۲۰۰۳ ایران با همکاری فرانسه مبادرت به حمله گسترده‌یی برای نابودی دستگاه سیاسی مقاومت کرد. با توجه به اینکه دولت رافارن (نخست وزیر فرانسه) سیاست پر ریسک اگرنگویییم خطرناک سازش با حکومت مذهبی را در پیش گرفته بود، این حمله با فاصله کمی از پیروزی‌اش بازماند. بعد از آن، شورای ملی مقاومت ایران میوه‌های استراتژی صبر و نفوذش را چید و برعکس هدف آن حمله، به مشروعیت بیشتری دست یافت. اتهامات تروریسم که برای توجیه عملیاتی با خشونت فوق العاده به نام «تئو» (نام کد دستگیریهایی گسترده ژوئن ۲۰۰۳) پیش کشیده شده بودند، یکی بعد از دیگری در برابر دادگاههای اداری و قضایی رنگ باختند و در سال ۲۰۰۸ هم دادگاه عدالت اروپا این اتهامات را رد کرد و حکم به بیرون آوردن سازمان مجاهدین خلق ایران از لیست اروپا داد. تنها کشوری که بدون حتی شبه یک مدرک، نگهداشت، فرانسه بود، علیرغم اینکه هر وقت به سودش بود از ضرورت کوک شدن با موضع اروپا سخن به میان می‌آورد.

در عدم توان اثبات تروریست بودن سازمان مجاهدین خلق ایران که نباید آنرا با شورای ملی مقاومت ایران یکی دانست، دولت پاریس تلاش کرد اتهامات مالی را متوجه مقاومت بکند و اتهام پول‌شویی به آن زد. جنبه فکاهی این اتهامات وقتی بارز می‌شود که آنها را از زبان دولتمردانی می‌شنویم که خود درگیر پرونده‌های رشوه‌خواریهای آنچنانی با بوی بد پیش انتخاباتی، با دستگاه قضایی می‌باشند.

البته واضح است که دستگاه پر قدرتی مثل شورای ملی مقاومت ایران نیاز به یک منبع مالی جدی دارد، به‌خصوص اگر نخواهد وابسته به هر نوع کمک خارجی باشد. این انتخاب که هواداران و فعالین جنبش منبع درآمد اصلی آن باشند ساده‌ترین انتخاب نیست، ولی کاملاً با رویکرد شرکت دادن گسترده برای

هدف و فداکاری فردی حاکم بر این جنبش سازگاری دارد. دیدنی‌ترین نمود این فداکاری در گردهمایی‌های سنتی ماه ژوئن به چشم می‌خورد. فعالیتهای گسترده جمع‌آوری کمک مالی از طریق برنامه‌های تلویزیونی یا از طریق فعالیت در معابر عمومی صورت می‌پذیرند. به عنوان نمونه، در ژوئیه ۲۰۱۱، سیمای آزادی، کانال تلویزیونی اپوزیسیون، ۳,۲۸۰,۰۰۰ دلار پول جمع‌آوری کرد که عمده آن از ایران می‌آمد. معنی این کمکها را باید در محبوبیت انکارناپذیر مقاومت دید که محکمترین نشانه سلطه آن بر بخش قابل توجهی از مردم می‌باشد. می‌توان با اهداف مقاومت موافق یا مخالف بود، ولی نمی‌توان دو عامل نشاندنده قدرت آن را نادیده گرفت: یکی ادامه‌دار بودن مبارزه‌یی که بیش از سی سال طول کشیده، یعنی یک مدت زمان استثنایی در تاریخ جنبشهای اپوزیسیون، یکی هم کیفیت و گسترش امکانات خاصی که این جنبش به کار می‌گیرد تا اهدافش را به پیروزی برساند.

اینکه به گفته مقاومت تعداد زیادی از افراد داوطلب کمک ماهانه «تا سرنگونی دیکتاتوری مذهبی» شده‌اند و تنوع اجتماعی، سن و سالی و جغرافیایی این افراد نشان دیگری از استحکام این جنبش است. البته این پاسخها از دواير نزدیک به سازمان مجاهدین خلق ایران به دستمان می‌رسد، اما وقایع را نمی‌توان انکار کرد، منجمله نمایش قدرت تشکیلات این سازمان که میزان نفوذ آن در ایران بسیار واضح است و اعتبار زیادی برای حرفهایش ایجاد می‌کند.

تحقیقات سرویسهای پلیس نتوانستند اثبات کنند که سازمان مجاهدین خلق ایران از کمکهای خارجی برخوردار است. کشورهایی که متهم به این کمک شده بودند، کشورهای خلیج، اسرائیل و ایالات متحده بودند. منهای اینکه معلوم نیست این کشورها چه منفعتی در تامین مالی مقاومت علیه رژیم و یک کشور همسایه دارند، هیچ اثری هم از نقل و انتقالات مالی که جرم محسوب شوند به دست نیامد و این را مدیر اداره امنیت کشور فرانسه در روزهای بلافاصله بعد از دستگیریهای گسترده ۲۰۰۳ اذعان نمود.

حکم منع تعقیبی که در چنین شرایطی در تاریخ ۱۱ می ۲۰۱۱ توسط قضات تحقیق ضد تروریست صادر شد از این جهت پر معناست که نقطه پایانی می‌گذارد بر سریال بلندی از ادعاهایی که بیشتر نشان از فریبکاری داشتند.

۳. افسانه سازمان تروریستی

شهرت بد، عمر طولانی دارد، مثل اتهاماتی که متوجه مقاومت ایران و به خصوص سازمان مجاهدین خلق ایران شد. این اتهامات حاصل فعالیتهای شیطان‌سازی واواک ایران است که مغرور از جنایاتی است که خودش مرتکب می‌شود که اینقدر زیاد هستند که آن را با دست بالا در مقام اول سرویسهای سرکوبگر همه دیکتاتورها از هر نوعی قرار می‌دهد. همچنین بزدلی دول و سرویسهای مخفی غربی نیز که تصور می‌کنند با امتیازهای یکسویه می‌شود یک غول بی‌شاخ و دم را رام کرد، در این اتهامات نقش داشتند. تکاندنده‌ترین مسأله در موضوع تروریسم این است که آنهایی که قاعدتا متخصصین این مبارزه کاملاً هدفمند می‌باشند، روی معیارهای بی‌طرفانه یا حتی معانی این نوع از فعالیتهای بی‌ثبات کننده اتفاق نظر ندارند. بنا بر این، معنی این کلمه بسته به هر کشوری، بسته به شرایط، بسته به حکومتی که دخیل هستند و بسته به روابط بین‌المللی متفاوت می‌شود.

ما معیارهای ساده یا شاید هم ساده‌اندیشانه‌یی را تعیین کرده‌ایم که این مثبت را دارند که واضح هستند و هرگز نشنیدیم که این معیارها زیر علامت سؤال بروند. این معیارها وقایع را مدنظر قرار می‌دهند نه کشورها، سازمانها یا افراد را. چون آنچه باید در دسته‌بندی تروریسم قرار گیرد، اعمال هستند و نه عاملان آن. این معیارها ما را از مورد تمسخر قرار گرفتن به دلیل اعطای جایزه «توبل» صلح به جنایتکاران واقعی نجات خواهد داد.

با این توضیح اعمالی که عمداً غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند و اعمالی که خشونت را به خارج از مرزهای ملی صادر می‌کند، اعمال تروریستی محسوب می‌شوند. این معنا این مثبت را دارد، مثبتی که از نظر ما اساسی است، که جایگاه اعمال مقاومت را به رسمیت می‌شناسد، چیزی که نه تنها قابل فهم است بلکه مشروعیت خود را از قانون اساسی سال ۱۷۹۳ تحت عنوان «حق مقاومت علیه استبداد» می‌گیرد.

البته همه چیز حکایت از این دارد که سازمان مجاهدین خلق ایران که از اولین ماههای استقرار حکومت جدید توسط اسلامگراها مورد حمله قرار گرفت با سوء قصد علیه جان چندین تن از مقامات مذهبی به عنوان مسئولین سرکوب، پاسخ داد. ولی این به این معنی نیست که این سازمان مرتکب اعمال تروریستی شده، بلکه فقط از حق خود برای مقاومت علیه استبداد استفاده کرده. این موضعگیری تنها توسط آنهایی مورد اعتراض قرار می‌گیرد که نمی‌خواهند ماهیت واقعی جمهوری اسلامی را قبول کنند. ولی همین موضعگیری به شکل غیرمنتظره و غیرقابل باوری توسط قاضی ضدتروریستی در حکم منع تعقیب ۱۱ می ۲۰۱۱ که بالاتر ذکر شد، مورد تایید قرار گرفت.

این حکم تاکید می‌کند که «اهداف سازمان مجاهدین خلق ایران به شکل روالی اهداف دولتی و حتی بعضاً نظامی هستند و اعمال نظامی آنها به شکل پاسخ به جنایات رژیم ایران ارائه می‌شوند». این حکم همچنین تصریح می‌کند که «مشاوران افرادی که تحت تحقیق قرار گرفتند تاکید می‌کنند که اعمال مسلحانه سازمان مجاهدین خلق ایران فقط بیان حق طبیعی و غیرقابل نفی مقاومت علیه استبداد است که در ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی تصریح شده است. وکلای مدافع تاکید می‌کنند که این حق که از ارزش بنیادین برخوردار است در سطح بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شده، منجمله در منشور ملل متحد».

«از طرف دیگر، مدتهاست فرانسه این را به رسمیت شناخته که سازمان مجاهدین خلق ایران "مشغول مقاومتی مشروع بوده است که در چارچوب احترام به معیارهای بین‌المللی قرار دارد" و در حال مبارزه با "رژیم خشونت‌گرای حاکم بر ایران" است، چرا که فرانسه این سازمان را در خاک خود پذیرفته و با رهبران آن گفتگو کرده و آنها اغلب از موقعیت پناهندگی سیاسی برخوردار شده‌اند».

با این منطق، «شورای ملی مقاومت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران و ارتش آزادیبخش ملی ایران یک یکه جمعی واحد را تشکیل می‌دهند که هدف آن سرنگونی رژیم حاکم بر ایران است. اهداف آنها به وضوح اعلام شده است و بسا قبل از شروع هر تحقیق قضایی در رابطه با فعالیتهای اپوزیسیون رژیم ایران که در اور سور اوآز مستقر می‌باشد، شناخته شده بود».

متن این حکم در ادامه اینچنین می‌گوید: «تحقیقات قضایی به شکل کمابیش دقیقی دسته‌بندی روشهای به کار برده شده را تعیین کرد، اعم از عملیات جنگی در طول جنگ ایران و عراق با استفاده از یک ارتش

واقعی، ارتش آزادیبخش ملی ایران، یا سایر اعمال مسلحانه در داخل ایران که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران به عهده گرفته شده».

حکم جای تردید باقی نمی‌گذارد و می‌افزاید: «تشکیل یک ارتش بلاشک مقدمه‌یی برای حملات نظامی محسوب می‌شود، اما این به این معنی نیست که حملات نظامی اعمال تروریستی بوده‌اند. در قانون فرانسه، یک حمله نظامی که منجر به درگیری مسلحانه بین نظامیان هویت‌دار نمی‌تواند توصیف تروریسم به خود بگیرد».

تفاوتی که قاضی بر آن تاکید دارد، خود مدرکی است که گواهی می‌دهد که سازمان مجاهدین خلق ایران هرگز به دنبال مخفی نگاه داشتن فعالیت‌هایش نبوده و بالعکس، با افتخار تمام امضای خود را بر پای اعمالش گذاشته، امری که کاملاً خلاف یک عمل تروریستی است.

و نهایتاً تصمیم قاضی با این جملات بیان شده‌اند که باز جای تردیدی باقی نمی‌گذارند: «پرونده فاقد مدرکی است دال بر اینکه عمل مسلحانه‌یی عمداً علیه غیرنظامیان صورت گرفته باشد. اگر چنین مدرکی یافت می‌شد، توصیف تروریست را مورد تایید قرار می‌داد و استناد به مقاومت علیه استبداد را خنثی می‌کرد، چرا که مقاومت علیه استبداد در پایه به این معنی است که مستبد، یعنی رژیم حاکم، هدف قرار بگیرد، نه سرکوب شده، یعنی مردم».

نکته بعدی که مورد تاکید قرار گرفته نیز قابل ملاحظه است. حکم می‌گوید: «همانقدر که قاضی نمی‌تواند به خود اجازه دهد که یک رژیم حاکم را مستبد توصیف کند، به همان اندازه نمی‌تواند بدون شواهد کافی تصمیم بگیرد که یک جنبش اپوزیسیون یک جنبش تروریستی است و نه یک جنبش مقاومت. اینکه قاضی نمی‌تواند بدون ورود به ملاحظات عمیقاً سیاسی در رابطه با رژیم ایران اظهار نظر کند به این معنی نیست که باید خودکار و بدون مدرکی که مبین این باشد که مخالفین به هیچ عنوان نمی‌توانند به حق مقاومت علیه استبداد استناد کنند، مخالفین را تروریست بخواند. مشخصاً در نبود داده‌های عینی، بدون شواهدی از وقایع قانع‌کننده، اصل پایه‌یی قانون کیفری ما می‌گوید در صورتی که شبهه‌یی باشد، حق را باید به افراد تحت تعقیب داد، و این اصل باید به اجرا گذاشته شود و به همین دلیل اتهام تروریستی که تاکنون حفظ شده بود ملغی اعلام می‌شود».

در یک حکومت دموکراتیک که به تصمیمات قضایی احترام می‌گذارد، بخصوص اگر این تصمیم توسط یک ارگان تخصصی گرفته شده باشد، یعنی بخش ضدتروریست، چنین قضاوتی حکم رویه قانونی به خود می‌گیرد و مقامات کشوری باید آنرا به عنوان یک امر همه‌شمول به رسمیت بشناسند، اما به نظر می‌رسد که در فرانسه اینچنین نباشد، چون هم دولت، هم برخی نمایندگان مجلس در اشتباه خود اصرار می‌ورزند و بر ادامه بیاناتی که بر خلاف بررسی‌های قضایی است سماجت می‌کنند، بخصوص که این بررسی هم از طرف قاضی تحقیق صورت گرفته هم از طرف دادسرا، چرا که دادستان پاریس هم نظری مشابه قاضی ترویدیک ارائه داده.

کاری که در نهایت قاضی تحقیق انجام داده این است که اصل قانون را به اجرا گذاشته، بدون اینکه در را روی کسی بسته باشد که مدارکی دال بر دخیل بودن سازمان مجاهدین خلق ایران در اعمال خشونت‌آمیز تروریستی را ارائه دهد. این موضعگیری که خلاف اعمال قضایی قبلی است، به خودی خود

اثبات می‌کند که اینکه اتهاماتی که متوجه مقاومت شده ناشی از یک توطئه می‌باشد، یک امر بدیهی است. ولی باید گام را فراتر از این گذاشت چرا که مسأله محتوای قضایی نیست بلکه از جنس منافع کشوری است، یا بهتر بگوییم، فرهنگ سودجویی که سراسر جهان را فرا گرفته و سود را بالاتر از هر انگیزه‌یی می‌داند، مثل «سیاست دفاعی» آمریکا در جنگ اقتصادی که در میان قدرتمندان جهان بیداد می‌کند و جایی برای اخلاقیات و عدالت باقی نمی‌گذارد.

۴. سلطه سودجویی

قدرت تام و تمام نشأت گرفته از قدرت اقتصادی همه جا و در هر فرصتی عرض اندام می‌کند. ایران با منابع نفتی‌اش و با ظرفیتهای تولید کم خرجش کاملاً با استراتژی بزرگترین تراستهای جهانی همخوانی دارد. علیرغم این، ایران با مانع مجازاته‌های بین‌المللی مواجه است که ریشه در چالشی دارد که حکومت مذهبی با سیاست هسته‌یی‌اش برای جهان ایجاد کرده.

ارگانهای بین‌المللی و اصلی‌ترین قدرتهای جهان منهای روسیه و چین، با مشاهده غیرمنطقی بودن سیاست تعامل انتقادی سالهای ۱۹۹۰ اروپا و با اشراف به اهمیت و دقت افشاگریهای بین‌المللی محمد محدثین، مسئول روابط خارجی شورای ملی مقاومت ایران، تصمیم به اتخاذ مجازاتهایی گرفتند تا توسعه برنامه هسته‌یی ایران را یا متوقف یا ممنوع کنند. چهار سری تدابیر اتخاذ شد که در قطعنامه‌های ۱۷۳۷ دسامبر ۲۰۰۶، ۱۷۴۷ مارس ۲۰۰۷، ۱۸۰۳ مارس ۲۰۰۸ و بالاخره ۱۹۲۹ ژوئن ۲۰۱۰ تبدیل به ماده عمل شدند. این تصمیمات شورای امنیت جابجاییهای برخی افراد، نقل و انتقال اقلام استراتژیک و عملیاته‌های مالی برخی بانکها را هدف قرار دادند. این مجازاتها با مجازاته‌های یکسویه اتحادیه اروپا و ایالات متحده تکمیل شدند.

اما تدابیر این کشورها این ماهیت را ندارند که برخی صاحبان صنایع و سرمایه‌داران نفتی را از تجارت با ایران باز دارند و بند و بسته‌هایی که برای دور زدن این تدابیر صورت می‌پذیرند بطور مخفیانه توسط دولتها تشویق می‌شوند؛ می‌گوییم دولتها تا فقط از فرانسه نام نبریم.

نمونه شرکت توتال هم گسترده‌گی قراردادهای بر ملا می‌کند، هم ابعاد دستگاه فساد که در آن مفروض است. از سال ۱۹۹۷ توتال دو قرارداد بزرگ با ایران منعقد کرد منجمله برای استخراج منابع گازی پارس جنوبی. این قرارداد در حالی منعقد شد که سوء قصد «میکونوس» در برلین یک بحران بزرگ دیپلماتیک ایجاد کرده بود. اما برای متوقف کردن آقای کریستوف ژاکن دومارژری بیش از اینها نیاز بود و وی داستان عشق خود را ادامه داده و در سال ۱۹۹۹ قرارداد استخراج درود و در سال ۲۰۰۳ که سال «نور علی نوری» بود، سه قرارداد بی‌حار، بنگستان و باز هم پارس جنوبی را منعقد کرد.

این مذاکرات باعث خوشحالی دیگرانی غیر از رهبران شرکت فرانسوی هم شد. پرداختهای سخاوتمندانه‌یی به خانواده رفسنجانی شد تا اینکه به دنبال اطلاعاتی که از سوئیس در رابطه با رشوه‌هایی که به یک «بنیاد» مستقر در دوبی به ریاست پسر هاشمی رفسنجانی پرداخت شده، افشاح در سال

۲۰۰۶ بالا گرفت. قاضی کوروآ آقای دو مارژری را در پرونده «نفت در برابر غذا» عراق و در پرونده ایران که سریعاً به خاک سپرده شد، تحت تعقیب قرار داد.

این پرونده تنها یکی از مراحل جنگ وحشیانه‌یی است که میان تراستهای بین‌المللی جریان دارد که همزمانی پرونده‌های تشکیل شده علیه مجاهدین و دستگیریهایی آنها در ژوئن ۲۰۰۳ با این مرحله، بوی بدی را به مشام می‌رساند. می‌دانیم که همزمانی وقایعی که به رهبران ایران مربوط می‌شود که هنر پرورش ضداخلاقیها در آنها دست‌نخورده باقی مانده، هیچگاه بی دلیل نیست. البته ملاحظات اخلاقی محلی از اعراب در جنگهای اقتصادی ندارند، به خصوص وقتی که قربانیان فقط یک سری تبعیدی خارجی باشند.

در این مسیر، شرکتهای اتومبیل‌سازی رنو و پژو و بانکها از شرکت توتال دنباله‌روی کردند. بسان پماد زدن به پای مصنوعی، این قراردادها به سود ملاهای حاکم بر کشور تمام می‌شوند. ملاها البته فرصت را از دست نمی‌دهند که سودهای کلان این قراردادها را به جیب بزنند، در ضمن اینکه عدم صلاحیتشان در حکومت را نیز به اثبات می‌رسانند. به عنوان یک نمونه، پالایشگاه اصلی ایران که در جنگ ایران و عراق نابود شد کماکان بازسازی نشده و کشوری که یک تولیدکننده بزرگ است مجبور است بخش قابل توجهی از فراورده‌های نفتی را وارد کند.

البته شرکتهای خصوصی در دنیای رقابت در این بازار سودآور تنها نیستند. فرستاده‌های دولتهای اروپایی در سالنهای ترانزیت تهران توقف می‌کنند و قراردادهایی را امضا می‌کنند که ویژگیهای این است که به اجرا گذاشته نخواهند شد. فرانسوا لوس، وزیر تجارت خارجی دولت رافارن هم این را تجربه کرد و در بهار ۲۰۰۳ «قرارداد حفاظت از سرمایه‌گذاریها» را امضا کرد که ماده ۴ آن انحصار «کامل» هر نوع فعالیت اقتصادی و تجاری با ایران را از آن فرانسه می‌کند. البته این قرارداد گرد و خاکی بیش نبود ولی به هر حال دولت فرانسه را ارضا کرد و این دولت چشم خود را بر کمکهای ایران به تجهیز حزب‌الله لبنان و حماس فلسطین و بطور عام تجارت بین‌المللی در زمینه خرید و فروش سلاح منجمله نمونه‌های کپی‌برداری شده سلاحهای روسی و چینی، بست. همچنین، جمهوری اسلامی مشتری پرعجله بازار اقلام مورد نیاز برای توسعه صنایع هسته‌یی‌اش می‌باشد که برای آن اولویت تام و تمام را قائل است.

۵. افسانه سازمانی که سکت است

مثل همه سازمانهای مقاومت، شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران که با وحشیانه‌ترین نوع سرکوب مواجهند که با سرکوبی که اطلاعات استالین و گشتاپو اعمال می‌کرد قابل قیاس است، به دلایل امنیتی مجبور به مراقبت و بسته نگاه داشتن فعالیت‌هایشان هستند. مدت زمانی که مبارزه‌شان طول کشیده و موفقیت دستگاه جذب اطلاعاتشان که در همین جزوه به آن اشاره خواهیم کرد، گواهی می‌دهند به موثر بودن قوانین داخلی‌شان که این ضعف را دارد که کسانی که با ضروریات مبارزه مخفیانه آشنا نیستند به این سمت سوق دهد که آنرا فرقه گرا و فناتیک توصیف کنند. دستگاه تبلیغی رژیم به وفور در این اتهام دمیده؛ اتهاماتی که متأسفانه توسط برخی از «محققین» خودخوانده که تصوراتشان را با واقعیت اشتباه می‌گیرند، رله می‌شود.

بر خلاف کشورهای انگلیسی‌زبان که به خوبی انواع آزادیهای اندیشه را قبول می‌کنند، فرانسه با ریشه‌های لاتینش و با دگماتیسم «کاتولیک» خود هر نوع جریان فکری خارج از مذاهب یا فلسفه‌های شناخته شده خودش را متهم به «ارتداد» می‌کند. به عنوان نمونه، محکومیت‌های اخلاقی یا قضایی که متوجه «شاهدان یهودا» شد که توسط نازیسم سرکوب شدند را فقط می‌توان با گرایش برخی به ارائه تصویر غلطی از آنها توضیح داد که اندیشه آنها را با زیاده رویهای واقعی برخی عبادتگاهها که بر پایه خود بزرگ بینی و طمع چند شارلاتان بنا شده یکی می‌دانستند.

در واقع، تا جایی که به شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران بر می‌گردد این اتهام که بر پایه هیچ واقعه مادی یا بنا نشده، بیشترین فاصله را با واقعیت دارد. این دو سازمان نه تنها اعضایشان را در معرض التزامات مالی، سازمانی یا مذهبی قرار نمی‌دهند، بلکه ارزشهای به شدت مخالف با سکتاریسم را پرورش می‌دهند، مثل لائیسیت، انتخابات، حس مسئولیت، داوطلب بودن، جایگاه زنان. این سازمانها همچنان که کارکرد کمپ اشرف نمونه‌های متعددی از آن را ارائه می‌دهد، بر پایه ترک آزادانه استوارند. تمام مجاهدین قبلی که به زندگی غیرفعال بازگشته‌اند، باورهای دموکراتیک خود را حفظ کرده‌اند، در ضمن اینکه در فعالیتهای علنی مقاومت هم شرکت می‌کنند، به این موضوع گواهی می‌دهند. اگر بخواهیم نشانه کاملاً قانع‌کننده دیگری ارائه دهیم برای اینکه کارکرد شورای ملی مقاومت دچار هیچگونه انحراف به سمت مناسبات سکتی نشده، باید به دو عامل اشاره کنیم:

- اولین عامل حمایتی است که وزیر سابق و رئیس سابق کمیسیون وزارتی مبارزه با سکتها، آلن ویوین، از مقاومت به عمل می‌آورد. وی گزارشی در رابطه با سکتها در سال ۱۹۸۵ منتشر کرده و رئیس سابق مرکز «روژه ایکور» علیه مغزشویی نیز بوده است. این مرد پرتجربه و درستکار که تکیه بر جایگاه قضاوت آزادانه دارد که شرط آزادی اندیشه و تفکر و اجتماع و بیان می‌باشد تعللی به خود راه نداد برای اینکه در برابر دادگاه جنحه پاریس در رابطه با جنبه دموکراتیک سازمان مجاهدین خلق ایران و احترامی که در آن برای اعتقادات هرکدام از اعضا قائل می‌شوند، شهادت بدهد.

- عامل دوم همانطور که حدس می‌زنید، موضوع سنگین و دردناک خودسوزیهاست. در ساعاتی بعد از عملیات پلیس در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، ۵ نفر شامل دو مرد و سه زن اقدام به خودکشی از طریق خودسوزی کردند که سه تن از آنها مبادرت به این کار در برابر دفاتر اداره امنیت کشور در پاریس، یکی در برابر سفارت فرانسه در لندن و دیگری هم در رم مبادرت به این کار کردند. آیا این حرکات ناشی از یاس در پاسخ به شعارهایی که جنبش می‌داد انجام شده‌اند؟ آیا دستوراتی در این رابطه صادر شده بود؟ یا آیا این اعمال خودبخودی بوده‌اند؟ آیا می‌توان یا می‌باید این اعمال را دال بر رابطه‌های درونی یک سکت دانست؟ از نظر عدالت پاسخ این سؤال بدون هیچ شبهه‌یی منفی بود. مباحثی که هم در دادگاه جنحه پاریس هم در دادگاه استیناف به عمل آمدند نشان می‌دهند که پناهندگانی که مبادرت به چنین اعمال فداکارانه‌یی کردند دچار اضطراب از احتمال استردادشان بودند و دلایل کافی هم برای چنین اضطرابی داشتند. به عنوان نمونه دو تن از آنها که پناهنده انگلستان بودند، کمی قبل از عملیات «تئو» توسط سوریه به متحد پرقدرتش ایران تحویل داده شده بودند.

فشارهای عمدی و غیرعمدی که بر مرضیه باباخانی، یکی از قربانیان مربوطه، اعمال شد، منجمله با احضار مجدد وی به مرکز پلیس پاریس برای بررسی مجدد موقعیت پناهندگی‌اش، به عنوان تهدیدهای بلافصلی احساس شد که او را به خودکشی سوق داد. قاضی به وضوح تصریح می‌کند که آنچه منجر به این سریال خودکشی شد، اضطراب بود و نه فناتیسیم و مریم رجوی هم بلافاصله بعد از اطلاع از این خودکشیها تلاش کرد آنها را متوقف کند.

با همین نوع سبک کارها و با همین هدف، واواک تلاش کرد مجموعه‌یی از فعالیتهای دروغ‌پردازی را از طریق شهادت‌های دروغین «طوابین دروغی» و در واقع مأمورین مخفی واقعی پیش ببرد. این شهادتها مملو از اتهامات بدرفتاری، شکنجه، زندان، و حتی قتل می‌باشند که هدف نهاییشان اثبات سکت بودن این سازمان است. این سبک کار تا آنجا پیش رفت که هویت‌های دروغین و برگ هویت‌های جعلی ارائه شد تا تعقیب‌های قضایی علیه به اصطلاح اعمال سکتی در این دو سازمان را توجیه کند.

نقطه اوج این صحنه‌سازیها در جریان تحقیقاتی که در دوران بازداشت رهبران شورای ملی مقاومت ایران، در روزهای بعد از دستگیریهای گسترده ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ به جریان افتاد، به نمایش گذاشته شد. مأمورین ایرانی به عنوان رابط عمل کردند تا شاهدان کذبی را معرفی کنند که اتهاماتشان می‌توانست وزنه قابل توجهی باشد در تصمیم اخراج پناهندگان که مقامات اداری می‌توانستند اتخاذ کنند و اتخاذ هم کردند. فقط یک تار مو مانده بود که چند تن از رهبران شورای ملی مقاومت ایران از فرانسه اخراج بشوند ولی دستگاه عدالت اداری با پاسخ به ارجاع پرونده به آن، مانع این اخراجها شد. دادگاه اداری «سرژی پونتواز» اولین دادگاهی بود که احکام اخراجها و حبسهای خانگی علیه افرادی با ملیت ایرانی را لغو کرد که اولین آنها در تاریخ ۷ اوت ۲۰۰۳، مشمول یک زن به نام فاطمه همافر شد. چهار تصمیم مشابه دیگر نیز گرفته شدند که توسط دادگاه اداری «ورسای» و سپس توسط شورای حکومتی مورد تایید قرار گرفتند.

دستگاه عدالت قضایی نیز تصمیم مشابهی اتخاذ کرد و از ۳ ژوئیه ۲۰۰۳ به بعد، از طریق دایره تحقیقات دادگاه استیناف پاریس حکم داد به آزادی اعضای شورای ملی مقاومت ایران که تحت حبس قرار گرفته بودند.

این احکام که تدابیر در نظر گرفته شده از مدتها قبل را ملغی کردند، اولین پاسخ واضح به اتهاماتی بود که به مقاومت زده می‌شد. این پاسخ توسط دو دستگاه عدالت اداری و قضایی داده شد ولی حکومت سیاسی آنها را در نظر نگرفت و به همین دلیل هم موضعگیریهایش بسیار اعتراض برانگیز بودند. وقتی سخنان سخنگوی وزارت خارجه در رابطه با ویژگیهای تروریستی سازمان مجاهدین خلق ایران را می‌شنویم، این احساس به آدم دست می‌دهد که همخوانی دیپلوماسی فرانسه با مواضع اروپایی فقط در حدی است که برای خودش خوشایند باشد.

«می‌خواهی سگت را بکشی بگو هار شده». این ضرب‌المثل کاملاً با داستان مقاومت ایران همخوانی دارد. این مقاومت همزمان متهم به کمونیسم و اسلامیسیم شد، دو ایدئولوژی عمیقاً متضاد. ریشه این تناقض‌گویی روشنفکرانه را باید در سالهای ۵۰ جستجو کرد، یعنی در شروع شکفته شدن پدیده‌های شکار کمونیستها در آمریکا (که توسط سناتور مک کارتی ترویج می‌شد) و مخالفت با استعمار در سازمان ملل و کشورهای در حال توسعه. همزمان، ایران که از یوغ حکومت رضاخان در آمده بود، خواهان مالکیت ثروتهای خود بود، چیزی که امروزه بدیهی به نظر می‌رسد.

ملی کردن صنعت نفت که به شکل استادانه‌یی توسط دکتر مصدق و بر خلاف اراده محمد رضا شاه محقق شد، درگیری ایالات متحده و انگلستان، کودتای سیا، همه مراحل انقلاب دموکراتیکی بودند که در نطفه خفه شد، توسط همان قدرتهای بزرگی که خود را قهرمان دموکراسی در برابر کمونیسم شوروی جلوه می‌دادند. در این وضعیت، مقاومتی که تشکیل می‌شد فقط در درون خودش می‌توانست منابع انگیزش برای استقلالش را بیابد و در محیط پیرامون هیچ نمونه‌یی وجود نداشت که بتواند منبع چنین اندیشه‌یی باشد.

خشونت شاه و وابستگی‌اش به تازه واردهای صحنه خاورمیانه، یعنی آمریکاییها، کشور پارس سابق را تبدیل به یکی از نقاط کلیدی سیاست «بازدارندگی» کرد که عبارت بود از مجموعه‌یی از اقدامات برای جلوگیری از کشورگشایی شوروی که با گسترش به غرب، ترکیه، اسرائیل و آلمان را نیز تهدید می‌کرد. ملی‌گرایی نوپای ایرانی نمی‌توانست چنین وابستگی تمام عیاری را بپذیرد و با پایه‌ریزی یک سازمان جالب توجه، یعنی مجاهدین خلق، صاحب تشکیلاتی شد که بتواند آنرا در زندگی مخفی‌یی که مجبور به آن بود، حفظ کند. این سازمان در پیش روی خود رژیم‌یی داشت که دارای یک وسیله بازدارندگی موثر به نام ساواک بود که از کمک سیا و موساد برخوردار بود و شرایطی را ایجاد کرده بود که هر نوع اعتراضی را ناممکن می‌ساخت.

سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۹۶۵ توسط سه روشنفکر جوان به نامهای محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع‌زادگان بنیانگذاری شد. انگیزه آنها این بود که سازمانی را بوجود بیاورند که مسلمان، پیشرفته، ملی‌گرا و دموکراتیک باشد. آنها که عضو نهضت آزادی مهدی بازرگان بودند فکر می‌کردند بتوانند برداشت جدیدی از اسلام را با سمت و سوی دموکراتیک ارائه دهند. ولی آنها بلافاصله با رهبران روحانیتی مرتجع برخورد کردند که آنها هم ادعای اپوزیسیون داشتند و تبدیل به رقبا و حتی دشمنان آنها شدند. خط دوم استراتژیک آنها مبارزه با رژیم از طریق مقاومت مسلحانه بود که تنها راه کار در برابر قدرت تام و تمام ساواک بود. ساواک در ابتدا موفق به شناسایی آنها نشد ولی نهایتاً تقریباً تمام آنها را در سال ۱۹۷۱ ردیابی کرده و دستگیر کرد. اتهام مارکسیسم در خلا ضربه خوردن سر سازمان به میان آمد. وقتی رهبران تاریخی جنبش اعدام شدند، یک جناح در اقلیت در داخل جنبش دست به کودتا زده، معدود رهبرانی که هنوز آزاد بودند را از میان برداشت و با حذف همه استنادات قرآنی، ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران را کمونیستی کرد. رژیم شاه با استفاده از این ملغمه، شروع به افشای اندیشه «مارکسیست اسلامی» سازمان مجاهدین خلق ایران کرد.

در تمام این سالیان، یک نفر سازمان را از عدم انسجام و نابودی نجات داد. وی مسعود رجوی بود که برادرش کاظم او را در آخرین لحظات از اعدام نجات داده بود و از همان زندان کل سازمان را دوباره در

دست گرفت. پس از سقوط شاه، وی به سرعت دارای محبوبیت عظیم مردمی شد و در «برنامهٔ انتظارات حداقل» خود در سال ۱۹۷۹ دموکراسی چندحزبی را به عنوان آلترناتیو به مردم ارائه کرد. او ضمن استناد به اسلام، باقی مذاهب را قبول کرد و با نفی مارکسیسم هرگونه شبهه‌یی را در رابطه با اندیشه‌های سازمان مجاهدین خلق ایران از میان بر داشت. ادامهٔ داستان را همه می‌دانند. بعد از پیمودن مسیر مخالفت با بنیادگرایی مذهبی، این سازمان که شروع دشوار خود را فراموش نکرده به سرعت خود را سازماندهی کرد برای یک زندگی مخفی. امروز، بیش از سی سال درگیری با بدترین نوع دیکتاتوری، سازمان مجاهدین خلق ایران می‌تواند به خود ببالد که این اعتبار را کسب کرده که مقاومتش در دام هیچکدام از افراط‌گرایی‌هایی که معمولاً پیام و چهرهٔ اپوزیسیون را خدشه‌دار می‌کنند نیفتاده.

تشکلات دیگری هم به دشمنی با حکومت مذهبی پرداختند. مثلاً فدائیان خلق یا باز اقلیتهای مذهبی و قومی مثل مثل سنیها و اکراد ایران. ولی هیچکدام از آنها دارای جنگندگی و پایداری مجاهدین نبودند و این را واواک و مدافعان آن نیز به رسمیت شناختند.

سازمان مجاهدین خلق ایران این ماندگاری و انسجام را مدیون انتخاب آزادانهٔ اصل انضباط بود، چیزی که در جوامع غربی ما امر زیاد طبیعی‌ای نیست. این سرسختی تکیه بر باورهای سیاسی، فلسفی و مذهبی فوق‌العاده‌یی دارد. این سرسختی در ادغام با یک حرفه‌یی‌گری واضح در تمامی اعمال زندگی یومیۀ سازمان تبدیل به امری تعجب‌آور شده و بعضاً تفاسیر منفی به همراه دارد از طرف آنهایی که به مرور زمان وارفته و حس و مزایای مبارزهٔ (میلیتانتیسم) سیاسی را فراموش کرده‌اند و آن را متعلق به تشکلهای افراطی می‌دانند. همین اضداد مقاومت با ارزش‌های دموکراسی، مبارزه با بی‌عدالتی و بردباری بیگانه‌اند و نمی‌دانند که فقط همین بردباری خط تفکیک بین خودکامگی و احترام به حقوق بشر را رسم می‌کند.

۷. اتهام دخالت در امور اکراد و شیعیان

این اتهامی است بسیار سنگین که از ذهنهای ساده‌یی در می‌آید یا تبدیل به آلت دست سیاستمداران تراز اولی می‌شود مثل وزیر کشور فرانسه در سال ۲۰۰۳ که در برابر یک هیأت پارلمانی ارتش آزادیبخش ملی ایران را متهم کرد به شرکت در کشتار مردم کرد و شیعه که توسط نیروهای صدام حسین با استفاده از سلاح کشتار جمعی صورت گرفت. من به این موضوع در کتاب قبلی‌ام پرداختم و غیرمنطقی بودن این حرف را که تنها ناشی از اتهامات واواک بود اثبات کردم.

واقعیت اما چیز دیگری است. کردستان عراق در سالهای بعد از جنگ اول خلیج و به‌خصوص در ماههای مارس و آوریل ۱۹۹۱ مورد توجه خاص واواک قرار گرفت. مانوری که واواک کرد مثل همیشه پیچیده بود و دنبال یک سنگ دو هدف بود. هم مردم کرد را علیه فعالین مقاومت بشوراند و هم اعزام هزاران مأمور ایرانی به عراق برای نابودی پایگاههای ارتش آزادیبخش ملی ایران را لاپوشانی می‌کرد. هدف این بود که نشان داده شود که ملاها از اهداف اکراد حمایت می‌کنند. این در حالیست که در خود ایران، مجاهدین خلق از خواسته‌های اکراد حمایت به‌عمل می‌آوردند و اکراد هم از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری حمایت کرده بودند. در همان زمان، تهران در کشتار در کردستان ایران هیچ

تعلی به خود راه نمی‌داد و در این زمینه هیچی کمتر از رژیم بغداد نداشت. سرلشکر ایرانی علی صیاد شیرازی در همین کشتارهای کردستان هم درجانش را به دست آورده بود هم لقب «قصاب کردستان» را.

خواسته خودمختاری و بعضا استقلال کردها یک منطقه فرامرزی وسیع بین عراق، ایران، سوریه و ترکیه را در بر می‌گیرد. این خواسته‌ها که با حمایت شخصیت‌های بزرگی چون دانیل میتران و برنار کوشنر بار مردمی به خود گرفتند، توسط سازمانهایی با گرایش‌های مختلف و بعضا متضاد ادا می‌شوند: پ. کا. کا ترکیه، یکتی جلال طالبانی، حزب دموکرات کردستان مسعود بارزانی در عراق، کومله و حزب دموکرات کردستان قاسملو در ایران.

سازمان مجاهدین خلق ایران از دوران حضورش در کردستان روابط آمیخته به اعتمادی با حزب دموکرات کردستان دارد و این حزب به سرعت اتهامات وارده به متحد ایرانی‌اش را تکذیب کرد. در جریان جنگ دوم خلیج، هوشیار زیباری مسئول امور خارجه حزب دموکرات کردستان هر گونه حضور سازمان مجاهدین خلق ایران در کردستان را تکذیب کرد و در تاریخ ۲۸ می ۲۰۰۷، یکتی از زبان محمد مهدی هاچم، نماینده‌اش در استان دیالی، اینکه سازمان مجاهدین خلق ایران «در امور داخلی عراق یا در سرکوب کردهای عراقی نقشی بازی کرده» را نفی کرد. البته یک حادثه جدی در سال ۱۹۹۱ یک یکان زرهی ارتش آزادیبخش ملی ایران را در برابر شبه‌نظامیان شهر کلار قرار داد اما در این درگیری تنها کسانی که کشته شدند سربازان مقاومت بودند که توسط مردمی که مقاصد آنها را اشتباه گرفته بودند به قتل رسیدند، بدون اینکه آنها پاسخی بدهند. همچنین، یکتی نیز تحت فشار تهران و یا در قراردادهایی بین واواک و «زانیاری» حملاتی علیه سازمان مجاهدین خلق ایران انجام داده است، اما اینها چیزهایی است که برملا شده و در عراق هم همه می‌دانند و واقعا ارزش این را ندارند که توسط اروپاییها رله شوند.

حمایت خانم دانیل میتران از مقاومت ایران نیز گواه دیگری است از غلط بودن اتهاماتی که رقبای سازمان مجاهدین خلق ایران در این رابطه به آن می‌زنند، چون خانم میتران با شهامت و استمرار از اهداف افراد حمایت به عمل آورده است.

همین موضوع در رابطه با شیعیان جنوب عراق نیز صدق می‌کند. تبلیغات واواک تلاش کرد سازمان مجاهدین خلق ایران را متهم کند به شرکت در عملیات سرکوب شیعیان عراقی که در فردای جنگ اول خلیج با تشویق پشت پرده آمریکا علیه حکومت مرکزی شوریده بودند. روزنامه الزمان در خارجه وجهه معتبرترین اپوزیسیون عراقی را دارد. سعد البزاز، سردبیر این روزنامه نوشت: «منابع مستقل می‌گویند اتهاماتی که به مجاهدین خلق زده می‌شود که گویا آنها جزو نیروهای شبه نظامی مورد استفاده رئیس‌جمهور عراق، صدام حسین بودند که در جنگی "که احتمالا رخ داده" شرکت کرده‌اند، کذب هستند و از سرویسهای اطلاعاتی ایران نشأت می‌گیرند».

بریدگان واواک نیز این گواهی را مورد تایید قرار می‌دهند. مثلا در سال ۲۰۰۱، جمشید تفرشی پس از ادای سوگند در برابر دادگاه استیناف ناحیه کلمبیا گفت: «مأموریت من این بود که به سازمانهای بین‌المللی و به دولتهای خارجی تعریف کنم که سازمان مجاهدین خلق ایران قیام کردها در عراق را سرکوب کرده است. این عملیات توسط ناصر خواجه‌نوری، مأمور رژیم در ایالات متحده هدایت می‌شد».

در همین جزوه، وقتی نوبت به پرداختن به گزارش سفیر بلومفیلد برسد، خواهیم دید که این مجموعه فعالیت‌های دروغ‌پردازی یک هدف بیشتر دنبال نمی‌کنند که عبارت است از شیطان‌سازی مقاومت.

۸. شیطان‌سازی مقاومت

تمام این استدلال‌ها به سادگی قابل نفی محلی از اعراب نمی‌داشت اگر توسط یک لابی جدی رله و حمایت نمی‌شد؛ لابی‌یی که در ظاهر غیرسازمانیافته است، اما در واقع توسط دولت آخوندها سازماندهی و هدایت می‌شود. صورت مسأله مهم است چون عبارت است از حفظ حکومتی که هم با اعتراض داخلی مواجه است هم با دشمنانی مصمم در پیرامونش. به همین دلیل همه امکانات حکومتی خرج این مأموریت حیاتی می‌شود که هدف آن نه تنها نابودی تنها نوع اعتراض معتبر، یعنی شورای ملی مقاومت ایران است، بلکه خنثی‌سازی تلاش‌های دیپلماتیکی است که البته خیلی هم قانع‌کننده نیستند، برای ممنوعیت ایران از دستیابی به سلاح هسته‌یی و جلوگیری از کشورگشایی‌های آن، چه از نوع کسب زمین در بحرین، چه از نوع ایدئولوژیک آن در لبنان با حزب‌الله، چه از نوع سیاسی آن در فلسطین، با حماس که یک نیروی سنی است. قطعاً دستیابی به سلاح هسته‌یی توسط پاسداران تقویت فوق‌العاده‌یی برای این حکومت محسوب می‌شود که ترکیب ژئوپولیتیک کل خاورمیانه را عمیقاً و به شکل طولانی دگرگون کرده و تهدیدات جدی‌یی متوجه تعادل آن خواهد کرد.

درست عین نمونه مشابهی که اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۶۰ پیاده کرد و اداره امنیت کشور فرانسه آن را در سال‌های ۸۰ کاملاً شناسایی و تجزیه و تحلیل کرد، نمایندگی‌های دیپلماتیک، دانشگاه‌ها، ارگان‌های تبادلات خارجی، علمی و تجاری با خارجه، طرف حساب‌های خصوصی و هر آنچه «تکان می‌خورد» و «تبادل می‌کند» به خدمت این هدف بکار گرفته شده‌اند. واواک هماهنگی و هدایت این مجموعه اختاپوسی را در دست دارد، همانطوری که اطلاعات شوروی مجموعه خودش را در دست داشت. تمام ایرانیانی که در ظواهر امر در خدمت یک هدف ملی قرار گرفته‌اند، اعم از اینکه حرفه‌ی‌های اطلاعات باشند یا ضداطلاعات، از همکاری فرانسویانی برخوردارند که انگیزه‌هایشان بسیار متفاوت است. این انگیزه‌ها از ساده لوحی‌ای که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد را در بر می‌گیرد تا همدستی آگاهانه تا منافع مالی. از آنجایی هم که این سه توجیه می‌توانند کاملاً تداخل داشته باشند، اصرار چندانی هم به دسته‌بندی آنها نیست.

البته همه آنها وجه مشترکی را برخوردارند. به استثنای چند شخصیت معروف به «ایران‌شناس» که در واقع مأمورین تبلیغات حکومت مذهبی ملعون می‌باشند، بقیه جرأت نمی‌کنند علناً از نوع رژیم حمایت به عمل بیاورند و رفتارشان مثل وفاداران شرمگین است؛ حمایتشان از این رژیم اینقدر خطرناک است که آنها حتی از زیاده‌روی‌های علنی این دیکتاتوری فاصله گرفتند. آنها اینقدر زیاد نیستند که نتوان چندتایی از آنها را که تبدیل شده‌اند به سمبل‌های این انحراف در «همدستی» معرفی کرد.

می‌پردازیم مثلاً به نمونه خانم ناتالی گوله، سناتور منطقه «اورن» که در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۱ در جریان جلسه پرسش و پاسخ از دولت در مجلس سنا، ترغیب به سازش با کشوری کرد که آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی محکوم می‌کند. گرچه ایشان این احتیاط را خرج کردند که در سخنرانی‌شان به

زبان بیاورند که هیچ گونه سمپاتی برای حکومت مذهبی ندارند، اما همزمان استدلالاتی در پیش گرفتند که سمت و سوی آن توجیه دستیابی ایران به سلاح برتر یعنی بمب اتمی است. لبخندهای پرتمسخر همکاران ایشان گواهی بود از شهرت ایشان در این زمینه. وقایع جای شک باقی نمی‌گذارند که همکار سابق و سپس همسر سناتور داوید گوله یک وفادار ایران آخوندهاست.

اعضای گروههای دوستی ایران و فرانسه در مجلس و سنا که من از آنها در کتاب آخرم (واواک، در خدمت ملاها) نام بردم، همگی مدافع بدترین دیکتاتوری موجود در جهان نیستند و موضعگیریهایشان اغلب دارای نسبیت بیشتری نسبت به موضعگیریهای خانم سناتور گوله است. اما برخی از آنها خود را تبدیل کرده‌اند به مبلغین فلسفه‌یی عمیقاً اشتباه که عبارت است از تحول دموکراتیک در داخل رژیم. چنین گمانه‌زنی‌یی چیزی جز دجالیت نیست چرا که در صورت نفوذ عواملی غیرمذهبی و لیبرال در دستگاهی که توان تحمل چنین چیزی را ندارد، اصل جدایی‌ناپذیر موجودیت حکومت مذهبی زیر علامت سؤال می‌رود.

اصل تمرکز تمام قدرت در دست ولی فقیه قابل مذاکره نیست مگر با انحلال کل حکومت. اینکه آخوندها مانع ورود ذره کوچکی از اصل حاکمیت مردمی در سازمان کارشان می‌شوند، امری است که در منطق خودشان کاملاً قابل فهم است. دکور «کشتی پوتمکین» که آخوندها چاشنی حکومتشان می‌کنند اصلاً به این معنی نیست که حاضر به تقسیم قدرت هستند یا اینکه می‌توانند مثل دموکراسیهای واقعی قدرتهایی را در کنار قدرت نجومی ولی فقیه بپذیرند. وقایع تابستان ۲۰۰۹ پاسخ دندان‌شکنی به همه این سیاستمداران نامطلع داد و آنها را در وضعیت نامطلوبی قرار داد ولی کمتر کسی بین آنها حاضر به اعتراف در این رابطه شد.

غیر از سیاستمداران و در کنار آنها، کارمندان عالیرتبه را داریم مثل سفیر سابق فرانسوا نیکوولو که خودش خودش را «سفیر خوشبخت» خوانده. وی تا کنون دو بار به یاری یک مأمور شناخته شده واواک شتافته که مرا متهم به تهمت کرده و دادگاه هم علیه او رأی داده. این رئیس دفتر سابق پیر ژوکس که او نیز «دوست» این مأمور واواک است (از همینجا بخوانید رابطه‌های وزارت اطلاعات ایران تا کجاها که نمی‌رود) تا آنجا پیش رفت که دو بار در دادگاه استیناف پاریس، حتی کنار اوکیل رژیم نشست. او مرتباً در صحن این دادگاهها مبادرت به شیطان‌سازی علیه سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت ایران کرد، در حالیکه آنها اصلاً طرف حساب بحث نبودند. همین کینه حیوانی و نامعمول را یک قاضی که هم اکنون نیز در این پست می‌باشد و قبلاً دادستان بخش ضدتروریست پاریس بود حین شهادت در دادگاه جنحه پاریس از خود نشان داد. این قاضی که در ضمن صحبت‌هایش خارج از بحث بود، به شکل شنیعی در تریبون دادگاه اتهامات در دست تحقیق را که به دلیل اصل مخفی ماندن تحقیقات نباید علنی شوند را برملا کرد.

چند دانشگاهی و محقق خودخوانده نیز همیشه آماده کشیدن هفتیر تهمت هستند که همین البته نشان از وضعیت نامطلوبشان دارد. آنها نیز در دو پهنه، هم تلاش می‌کنند روشهای وحشیگرانه حکومت مذهبی مثل دار زدن، سنگسار، شکنجه و انواع کشتارها را عادی جلوه دهند، و از طرف دیگر صحبت از یک جناح «مدره» و بی‌حیاترینشان هم صحبت از یک «جناح» دموکرات می‌کنند که توسط رهبران معقولی هدایت می‌شود که در رأس همه آنها رئیس‌جمهور سابق خاتمی، میرحسین موسوی، علی‌اکبر رفسنجانی،

علی لاریجانی و مهدی کروبی قرار دارند که همگی هم تحت نظارت پدران همراه با حسن نیت ولی فقیه، آیت‌الله خامنه‌ای می‌باشند.

مشکل اینجاست که هیچی غیرواقعی‌تر از این نمی‌باشد. با نگاهی به مسیر سی و عندی ساله هر کدام از شخصیت‌های خمینی‌چی فوق‌الذکر که خود را اینقدر جلو انداختند که اعتماد جهان غرب را هم کسب کردند، در می‌یابیم که آنها چیزی از «بازهای» معروف کم ندارند. خاتمی، وزیر سابق ارشاد اسلامی و رئیس‌جمهور سابق که در دورهٔ صدراتش خشونت‌ها نه متوقف شدند نه حتی تخفیف یافتند، موسوی، نخست‌وزیر سابق خمینی که دورهٔ صدراتش لک‌یی به بزرگی قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۱۹۸۸ در زندانها را دارد، مهدی کروبی، مرید خمینی که عضو مجمع تشخیص مصلحتی که توسط ولی فقیه نامیده می‌شود، تنها به دلایل فردی با محمود احمدی‌نژاد مخالفت می‌کنند و نه برای اینکه نوآوری‌یی بکنند. جنگ قدرت یک چیز است، پیشرفت فضای دموکراتیک یک چیز دیگر. هیچ کس از تسلسل سر کار آمدن دبیرکلهای مختلف و حاکمان مختلف شوروی در دورهٔ بعد از برژنف برداشت پیشرفت دموکراسی نکرد. در ایران هم داستان همین است و لاغیر. آدمهای ساده‌لو که توهنات خود را با واقعیت اشتباه می‌گیرند، نتیجه می‌گیرند که زندگی سیاسی کشور دارد به سمت لیبرالیسم و دموکراسی گرایش پیدا می‌کند، در حالیکه در واقع امر اصلاً چنین چیزی نیست و ما فقط شاهد بالا پایی‌نیهای فردی هستیم. در جریان وقایع تابستان ۲۰۰۹ هیچکدام از این افرادی که در جلوی صحنه بودند ولایت فقیه را زیر علامت سؤال نبردند، در حالیکه آنهایی که در خیابان تظاهرات می‌کردند خواهان کنار گذاشتنش بودند. با اینحال از آنها به شکل غیرواقعی به عنوان وفاداران با شهامت آزادی و رهبران جنبش مردمی که خود را از آنان نمی‌دید، تقدیر کردند.

اشتباه محاسبه فاحش برخی از روزنامه‌ها و در رأس همه «لوموند» که خودشان هم تصور نمی‌کنند چقدر دارند حکومت روحانیون را تشویق می‌کنند در زمانی که حسابرسی‌یی در کار باشد بسیار سنگین خواهد بود. و باید چنین حسابرسی‌یی صورت بگیرد و در آن از هرگونه تشبیه دجال‌گونه با دیکتاتوریه‌های دیگر در زمانها و مکانهای دیگر پرهیز شود و تنها به این سؤال مقبول و معتبر جواب داد که «برای کمک به مقاومت چکار کردیم؟»

۹. پاسخ مقاومت

برای مقابله با این حملات، مقاومت که هر نوع مبارزهٔ مسلحانه را کنار گذاشته است روی تعهدپذیری و جنگندگی هوادارانش حساب می‌کند. از حدود بیست سال پیش، مردان و زنان شورای ملی مقاومت ایران شهرها و روستاهای اروپا و آمریکا را زیر پا گذاشته و به تصرف خود در آوردند. آنها راهروها و سالنهای فرعی مجالس سیاسی و ادارات را در می‌نوردند و تلاش می‌کنند یک به یک همهٔ آنها را که در زندگی یک کشور به حساب می‌آیند را در رابطه با درستی اهدافشان قانع کنند.

آنها نه از منابع مالی انجمنهای خاصی برخوردارند و نه از رشوه‌هایی که به افراد موافق رژیم پرداخت می‌شود، ولی با کمکهای داوطلبانه فعالین خود بودجه‌یی دارند که به سختی می‌شود برآورد کرد ولی برای برگزاری فعالیتهای علنی و غیر علنی کفایت می‌کنند، اعم از میتینگهای عظیمی که تا صد هزار نفر را در

بر می‌گیرد تا گردهمایی‌هایی که مراجع تصمیم‌گیری را هدف قرار می‌دهد، یعنی مجموعه‌ی اعمالی که یک سازمان اپوزیسیون از آن طریق ابراز وجود می‌کند. یک چیز را نباید اشتباه گرفت: شورای ملی مقاومت ایران و در پشت آن، سازمان مجاهدین خلق ایران، به یمن کثرت کمکها و فداکاریها در ایران و خارج آن سر پا هستند. بی‌شک، رقبای آنها دید جامعی از ابعاد این نفوذ مردمی که کلید موفقیت و استحکام باور نکردنی این جنبش است، ندارند.

دولت ایران بدون کوچکترین تعللی به وضوح «منافقین» یعنی «دوروها» که لقبی است که به مجاهدین خلق می‌دهد، را سازماندهندگان قیامهای مردمی که بیش از پیش رژیم را به لرزه در می‌آورند اعلام کرده. معترضان بدون واهمه خواهان سقوط ولی فقیه و کنار گذاشتن اصل ولایت فقیه هستند. سازمان مجاهدین خلق ایران به‌طور تام و تمام مسئولیت خود را به عنوان اولین جنبش مقاومت بر دوش گرفته.

مبارزه بین حکومت مذهبی و اپوزیسیون غیرمذهبی و دموکراتیک آن در خارج از ایران بیش از پیش مطرح می‌باشد و قابل فهم است که در این مبارزه، شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران عواطف زیادی را متوجه خود کرده‌اند. اما آن چیزی که قابل فهم نیست، این است که کشورهایی که ایران برای آنها یک تهدید جدی به شمار می‌آید، نه تنها از مبارزه مقاومت حمایت نمی‌کنند بلکه در برابر فعالیتهای آن مانع ایجاد می‌کنند. این انفعال منفی بی‌شک ناشی از عدم شناخت به کلیت مسأله می‌باشد و باید با رجوع به ناظران بی‌طرف و بررسیهای بی‌طرفانه تصحیح شود.

۱۰. گزارش بلومفیلد

یک انجمن آمریکایی به نام «آکین گامپ» یک مشاور بین‌المللی سطح بالا را مأمور بررسی اتهامات مطرح شده و درآوردن پاسخ آن کرده است. این شخصیت که نمی‌توان شکی به او کرد، سفیر لینکلن بلومفیلد است که پروسه‌یی که طی کرده او را به مسائل خاورمیانه و موضوع منع گسترش تسلیحاتی سوق داده است. او در حال حاضر رئیس مرکز «استیمسون» در واشینگتن است که یک بانک فکری در رابطه با مسائل امنیتی به شمار می‌آید. سفیر بلومفیلد نتیجه تحقیقاتش را در تاریخ ۱۶ اوت گذشته ارائه داد. وی به ده اتهام زیر پرداخته است.

۱. سازمان مجاهدین خلق ایران کارمندان، مقاطعه‌کاران و یک کادر ارتش آمریکا را در سالهای ۱۹۷۰ در ایران کشته است؛

۲. سازمان مجاهدین خلق ایران در تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا دست داشته و از سالهای ۱۹۸۰ به بعد، به مدت بیست سال مرتکب حملات تروریستی علیه ایران شده است؛

۳. سازمان مجاهدین خلق ایران با صدام حسیت متحد شده است و از سال ۱۹۸۰ با ایران جنگیده است و به همین دلیل مورد نفرت مردم ایران قرار دارد (و بنابراین در صورت سقوط حکومت آخوندها شانس برای رسیدن به قدرت ندارد)؛

۴. سازمان مجاهدین خلق ایران در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و در حمله ۲۰۰۳ با ارتش آمریکا مقابله کرده است و از تسلیحات خود برای شلیک به نیروهای آمریکایی استفاده کرده است؛

۵. سازمان مجاهدین خلق ایران در سرکوبی شدید شیعیان جنوب توسط صدام حسین بعد از جنگ خلیج شرکت کرده است؛
۶. سازمان مجاهدین خلق ایران در سرکوبی شدید کردها در شمال توسط صدام حسین بعد از جنگ خلیج شرکت کرده است و سلاحهای کشتار جمعی (شیمیایی و بیولوژیک) که توسط عراق تامین شده و در کشتار روستاییان حلبچه مورد استفاده قرار گرفته را مخفی کرده است؛
۷. از سالهای ۱۹۹۰ سازمان مجاهدین خلق ایران مبادرت به مغزشویی و زندان و شکنجه کردن اعضای خودش که خواهان ترک کمپ اشرف بودند، کرده است؛
۸. کارکرد سازمان مجاهدین خلق ایران مثل یک سکت است. بعد از سال ۱۹۹۱ همسرها را از هم جدا کرده و کودکانشان را به دور دستها فرستاده، از ازدواج زنان مجرد جلوگیری می کند و ترویج خودسوزی می کند؛
۹. باورهای سازمان مجاهدین خلق ایران عمیقاً از جنس اصول چپ افراطی، ضد دموکراتیک و ضد آمریکایی است. اگر این سازمان ادعا می کند که از اصول دموکراسی حمایت به عمل می آورد، فقط برای خوشایند گوشه های غربیهاست؛
۱۰. سازمان مجاهدین خلق ایران کماکان ظرفیتهای و مقاصد ارتکاب اعمال تروریستی را حفظ کرده است.

در رابطه با هر کدام از این ده محور، این گزارش توضیحاتی می دهد که دقیق و قانع کننده هستند که باید در اینجا مورد بررسی قرار داد:

۱. در رابطه با قتل آمریکاییها در سالهای ۱۹۷۰ باید توجه کرد که رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران در آن موقع در زندان به سر می بردند و به سرعت اعدام شدند و مشخصاً در این خلا بود که یک گروهک مارکسیستی مبادرت به کودتایی کرد برای سخت تر کردن خط جنبش. همین افراطیون مسئول قتل شش آمریکایی بودند و زدن چنین اتهامی به مسعود رجوی و دوستانش که آن موقع در زندان بودند یک امر غیرجدی است. اضافه کنیم که پایه قانونی استاندارد برای در نظر گرفتن فعالیتهای تروریستی در روند قضایی طبقه بندی سازمانهای تروریستی خارجی توسط آمریکا ۲ تا ۵ سال است و از آن دوران تا کنون بیش از چهل سال گذشته؛
۲. در رابطه با وقایعی که بعد از سرنگونی حکومت سلطنتی در ایران رخ داده اند، باید وقایع مربوط به تسخیر اماکن دیپلوماتیک آمریکا که سازمان مجاهدین خلق ایران هیچ نقشی در آن نداشته را از وقایع خشونتباری که حزب مذهبی را در برابر غیرمذهبیون سازمان مجاهدین خلق ایران قرار می داد، تفکیک کرد. در این رابطه سازمان مجاهدین ممکن است «مبادرت به اعمال خشونت آمیز علیه نیروها، داراییها و کارمندان دولت انقلابی ایران کرده باشد، بدون اینکه دست به خشونت کور علیه غیرنظامیان بیگناه زده باشد». این نتیجه گیری گزارش بلومفیلد است که واکنش سازمان مجاهدین خلق ایران را از جنس «مقاومت» می خواند؛
۳. در رابطه با شرکت سازمان مجاهدین خلق ایران در جنگ علیه ایران، چیزی دال بر تایید چنین اتهامی وجود ندارد. این سازمان در نبردهای مربوط به آزادسازی خاک ملی تا سال ۱۳۶۲ شرکت داشته و بعد از آن مروج صلحی بوده که آیت الله خمینی تا ۵ سال بعد از آن نیز با آن مخالفت

کرده. روابط خوب موجود بین صدام حسین و مسعود رجوی البته غیر قابل انکار می‌باشند، ولی این به هیچ عنوان یک جرم محسوب نمی‌شود؛

۴. در رابطه با شرکت سازمان مجاهدین خلق ایران در جنگ دوم خلیج، این اتهام کاملاً غلط است. در ژوئیه ۲۰۰۴، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد: «ما آنها را به وضوح به عنوان نیروهای غیردرگیر در این جنگ تعیین هویت کردیم»؛

۵. همانطور که بالاتر تأکید کردیم، این اتهام کاملاً غلط است (محور ۷)؛

۶. این موضوع نیز قبل از این مورد بررسی قرار گرفته (محور ۷)؛

۷. در رابطه با فشارهایی که به ساکنان اشرف وارد می‌شود، این اتهام که به میزان قابل توجهی تکیه دارد بر گزارش سازمان دیدبان حقوق بشر، قاطعانه توسط یک هیأت از نمایندگان اروپا که با مقاومت موافق است و توسط مقامات نظامی آمریکا در عراق تکذیب شده است. از طرف دیگر، یک بریدهٔ واک توضیح داده است که این مسأله چگونه توسط وزارت اطلاعات ایران پرداخته می‌شود. سرویسهای امنیتی هلند و آلمان نیز از چنین صحنه‌سازیهای ابراز نگرانی کرده‌اند. در مجموع کفهٔ ترازو در این موضوع بیشتر به سود سازمان مجاهدین خلق ایران است که استدلالهای بهتری ارائه می‌کند؛

۸. در رابطه با موضوع سکت، بالاتر به آن پاسخ داده‌ایم (محور ۵)؛

۹. در رابطه با باورهای ضد دموکراتیک، این گزارش اشاره دارد به گواهیها و حمایتهای بین‌المللی که این اتهامات را رد می‌کنند. این گزارش انسجام و وضوح بیانات مریم رجوی را که بارها تکرار شده مورد تأکید قرار می‌دهد؛

۱۰. این اتهام که سازمان مجاهدین خلق ایران کماکان دارای ظرفیتهای و مقاصد ارتکاب سوءقصد می‌باشد، این استدلال یک ثانیه هم سر پا نمی‌ایستد و این گزارش استناد می‌کند به بیانات مسئولین عالیرتبهٔ آمریکایی که آنها را با قاطعیت رد می‌کنند؛

در نتیجه‌گیری خود، سفیر بلومفیلد می‌نویسد «هر نوع اطلاعات قابل اعتباری که بتواند اثبات کند سازمان مجاهدین خلق ایران اخیراً مرتکب اعمال تروریستی شده است البته در طبقه‌بندی مخفی قرار گرفته، اما منابع در دسترس که در چارچوب این مطالعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند با قوت تمام وجود چنین رفتاری را نفی می‌کنند». وی گزارش خود را با پرداختن به وضعیت کمپ اشرف که موضوع نگرانی اصلی رهبران مقاومت است، به پایان می‌برد.

۱۱. بازگشت به اشرف برای نتیجه‌گیری

فارغ از دروغپردازیهایی که شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران موضوع آن هستند، تمام انرژی مقاومت در حال حاضر روی و حول کمپ اشرف متمرکز است. صورت مسأله عبارت است از چند کیلومتر مربع در صحراهای لم یزرع، چند هزار زن و مرد بی‌سلاح و محروم از هر امکانی برای عمل سیاسی یا حتی زندگی. این صورت مسأله ممکن بود به نظر بی‌اهمیت برسد، اگر در تداخل داده‌ها چشم‌انداز تغییر بنیادینی در ایران و در کل خاورمیانه که نهایتاً صلح جهانی به آن بستگی دارد را به منصفه ظهور نمی‌گذاشت.

آن چیزی که باید توجه ما را در این دوران تکانهای شدید و حرکات کمابیش خودبخودی در خاور نزدیک و میانه جلب کند، از یک طرف تغییرات اخیر یا آینده در فضای منطقه‌یی است و از طرف دیگر وضعیت رو به زوال جمهوری اسلامی است و یا شاید بهتر بگوییم تهدیداتی که از داخل و خارج متوجه حکومت مذهبی می‌باشد.

در فضای «انقلابات عرب» که مال جهانی است که ایران به آن تعلق ندارد اما با دخالت‌هایش در لبنان و فلسطین خودش را به آن متصل کرده، عواقب بسا سنگین تحولات اعتراضات در سوریه فراتر از رودخانه فرات را در بر می‌گیرند. حمایت مجانی آخوندها از بشار اسد، اعم از حمایت‌های مستقیم با اعزام «داوطلب» و ارسال سلاح تا حمایت‌های غیرمستقیم از طریق حزب‌الله برای همگان واضح است و جمهوری اسلامی را در آینده در اردوی بازندگان یا برندگان این شرایط قرار خواهد داد. رژیمی که با حيله و نیرنگ نقش خود را در جنگ اول و حتی جنگ دوم خلیج مخفی نگاه داشته بود، اینبار هیچی را نمی‌تواند پنهان کند. اتصال دو حکومتی که هم ایدئولوژی هم اهدافشان متفاوت است دیگر بر کسی پوشیده نیست. گرایش اسلامی انقلاب عرب باید چشم خود را روی بازی ایران باز کند. گرچه تهران شورای ملی انتقالی لیبی را که شدیداً تحت نفوذ بنیادگرایی است، به رسمیت شمرد و از آن حمایت کرد، حمایت آن از مرد صاحب قدرت دمشق از کسی پوشیده نماند. عواقب چنین حمایتی از کسی که اخوان مسلمین را در درعا به چالش می‌کشد و در غزه از آنان حمایت می‌کند چه خواهد بود؟ هنوز زود است که در این رابطه به قضاوت بنشینیم ولی آنچه واضح است ظهور شکاف در جبهه سوری فلسطینی است که سیاست ضد اسرائیلی بسرعت تهران را زیر علامت سؤال می‌کشد.

به این تناقض که با توجه به سیاست خارجی افراطی و تحریک آمیز ایران روحانیون به هر حال روزی بیرون می‌زد، باید عواقب سیاست هسته‌یی را هم اضافه کرد. سوء نیت دولتی که می‌خواست نقش حسن نیت را ایفا کند اینقدر رو شده است که سازشکارترین ناظران هم دیگر نمی‌توانند از این سیاست دفاع کنند. از همه آن کسانی که ادعا می‌کردند ایران اصلاً دنبال ساخت سلاح هسته‌یی نیست و امروز با رو شدن وقایع بور شده‌اند چند تایشان به اشتباه خود اذعان کردند؟ اعتبار ایران دیگر کاملاً زیر علامت سؤال رفته و قسم حسن نیت خوردن‌های نمایندگان آن دیگر قابل باور نیستند.

وضعیت در داخل هم بهتر از این نیست. مشکلات اقتصادی، علی‌الخصوص مشکلات مشاهده شده در توزیع سوخت که برای یک کشور تولیدکننده مواد سوختی یک شاهکار است، و فساد سراسری آخوندهایی که بیشترین سهم را از محل رانت‌های نفتی به جیب می‌زنند، این کشور صاحب ثروت را به نقطه انفجاری رسانده. بحران سیاسی بیداد می‌کند و جنگ قدرت جناح‌های رقیب قدرت آنهایی که زیر سایه ولی فقیه قرار گرفته‌اند را رو به زوال برده. سرسختان واقعی و اصلاح‌طلبان دروغین بر سر جایگزینی خامنه‌ای با هم درگیر شده‌اند در حالیکه شایعات در رابطه با سرطان وی کماکان در جریانند. اما سمت غیر قابل تقسیم ولی فقیه فقط به کسی می‌تواند اعطا شود که ماندگاری نظام را تضمین کند و مورد قبول همه باشد. آیا اصلاً چنین شخصیتی وجود خارجی دارد؟ آیا علی‌اکبر رفسنجانی بسیار فاسد می‌تواند چنین کسی باشد؟ قطعاً کنار گذاشتنش از ریاست مجلس خبرگان به سود او نبوده و جایگزین وی در این سمت، یعنی محمدرضا مهدوی کنی هم از دوستان او نیست. پس آیا محمود احمدی‌نژاد می‌تواند چنین کسی باشد؟ او شانس برای انتخاب شدن ندارد، چرا که جزو روحانیت نیست.

صورت‌مسأله بزرگتر از این حرفهاست و بسا فراتر از مرزهای ایران را در می‌نوردد، مگر اینکه پای خلق به میان کشیده شود. آخرین تحولات اعتراضات خیابانی نشان می‌دهد که اینبار ممکن است تغییر دموکراتیک پیروز میدان باشد.

در چنین شرایطی که تکانهای خطرناکی در شرف وقوع هستند، سازمان مجاهدین خلق ایران اهمیت و جایگاهی دارد که به‌نظر می‌رسد فقط رژیم به آن اشراف دارد. گواه آن افشاگریهای رژیم است در رابطه با «مخرب بودن» سازمان مجاهدین خلق ایران و به هر در زدن این رژیم برای اینکه دولت عراق که تحت فرمانش است کمپ اشرف را نابود کند و ساکنانش را پراکنده کند. از اینجاست که نبرد جدیدی در گرفته که نوری مالکی نقش نیابتی در آن بازی می‌کند. این نبرد بسا فراتر از حفظ چند هزار فعال جنبشی می‌رود که دارای شهامتی استثنایی می‌باشند. آنها بازیگران حماسه‌ی هستند که نمونه آن را فقط در دوران باستان داشتیم و آنها را تبدیل به اسطوره‌های یک هدف مقدس می‌کند که عبارت است از استقرار آزادی و عدالت.

اشتباه نکنیم: سرنوشت این ۳۴۰۰ مجاهد خلق هر چه باشد، معلوم است که مگر اینکه جامعه جهانی به‌طور نامحتملی به خود آید، آنها ساعات غم‌انگیزی را پشت سر خواهند گذاشت، اما فدای آنها عواقب بسیار سنگینی برای حکومت مذهبی در بر خواهد داشت و بازتاب آن کل جمعیت ایران را در خواهد نوردید. نادیده گرفتن نیروی انظار عمومی بین‌المللی در دورانی که اطلاعات به این راحتی تبادل می‌شود، اشتباه محاسبه سنگینی خواهد بود. هر چقدر هم که حکومت‌های خودکامه خود را نسبت به محکومیتشان بی‌تفاوت نشان دهند، واقعیت این است که آنها نمی‌توانند به این راحتی عواقب آن را نادیده بگیرند. دولت نوری مالکی که در فلاکت کامل تشکیل شده، هر چقدر هم که وابسته به همسایه سایه‌سنگین ایرانی‌اش باشد، نمی‌تواند انزجار جهانی که در معرضش می‌باشد را نادیده بگیرد، به‌خصوص که تعداد زیادی از طایفه‌های عراق که وزنه واقعی در دولت به شمار می‌آیند از سازمان مجاهدین خلق ایران حمایت کرده‌اند.

اما در رابطه با دولت ایران مسئله فرق می‌کند. نابودی اشرف و «از دور خارج کردن» ساکنان آن یک هدف حیاتی برای رژیم به شمار می‌آید. دولتهایی که با شتاب دنبال اهرمهای فشار مؤثر برای قانع کردن ایران به انصراف از برنامه تولید سلاحهای کشتار جمعی‌اش هستند و خیلی خوب می‌دانند که راه حل نهایی سرنوشتی این رژیم است، می‌توانند و باید به خود بیایند و اذعان کنند که مقاومت ایران بهترین متحد آنان می‌باشد؛ مقاومت بارها نشان داده که متحدی است انکار ناپذیر و مطمئن. این دولتها باید به این برسند که این چرخش در سیاست حتی برای غرور فردیشان هم کم‌دردتر از این است که یک روز صبح اعلام شود که حکومت مذهبی او‌باش به بمب اتم دست یافته.

استاندار ایو بونه

رئیس مرکز بین‌المللی تحقیقات و مطالعات در رابطه با تروریسم و کمک به قربانیان تروریسم (CIRET-AVT)

رئیس سابق اداره امنیت کشور DST

